



جان نو بین در تن حرف کهن^۱

بررسی ساخت‌شکنی در فیه‌مافیه مولوی

فائزه فتاحیان*

اشاره

هرچه دنیا به سوی مدرنیته پیش می‌رود توجه انسان‌ها به معنویت به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه بیشتر می‌شود چرا که فطرت انسان‌ها خدایی است و با عشق سرشته شده است و انسان برای فرار از قیل و قال دنیای امروز خلوتگاهی جز سایه‌بان عشق نمی‌یابد، صحنه بر این سخن ترجمه‌های گوناگون و به زبان‌های مختلفی است که از آثار مولانا، این شاعر شور و عشق و عارف مکتب عشق به عمل آمده است. فیه‌مافیه مجموعه افکار و عقاید مکتب مولانا است که با معانی و صورتی هنجارگریز و ساخت‌شکن در سایه الهامات غیبی و وحی الهی به قدر فهم و ظرفیت هر کس چراغ کوره راه‌های سیر تکامل انسان و فناء فی الله شده است. در این مقاله نثر فیه‌مافیه از دیدگاه ساخت‌شکنی که به دو قسمت ساخت‌شکنی درونی (فرم ذهنی) و ساخت‌شکنی ظاهری تقسیم شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا این که توجیه مناسبی برای زبان غریب و دور از ذهن مولانا که آکنده از ابهام‌های گوناگون است، پیدا کنیم و ما را در فهم بیشتر این اثر گرانبها یاری کند.

ضرورت بررسی آثار مولوی

در ادبیات کلاسیک، خصوصاً متون عرفانی، به آنچه بیش از همه توجه شده همانا معنی است، معنی نه به معنای واقعی و خاص آن که همان برداشت واحد از متن است بلکه واژه به واژه شرح کردن است. متأسفانه علی‌رغم غوری که باید بیش از اینها در بعضی متون عرفانی خصوصاً آنان که ستون‌های عرفان ایرانی - اسلامی هستند، بشود این متون بیشتر مورد کم لطفی قرار گرفته‌اند؛ حال آن که بعضی از عرفای

ما مقبولیتی جهانی دارند و ما باید با توجه به این مهم به کاوش در آثار ایشان با نظریه‌های جدید و مدرن ادبیات جهان بپردازیم تا این که جهانیان بیش از پیش با افکار و آراء این عارفان نادر آشنایی یابند، چرا که بعضی از آثار ایشان باید با توجهی عمیق و با دیدی موشکافانه بررسی شوند چرا که مجموعه‌ای نادر و کمیاب هستند از افکار ایشان و آن‌طور که شاید و باید مورد توجه نبوده‌اند.

استاد بزرگوار دکتر محمدتقی پورنامداریان به این مهم پرداخته‌اند و با ارائه آثاری گرانبها به بررسی چند شاهکار ادبیات از دیدگاه‌های نقد نوین و مورد بحث امروزی جهان پرداخته‌اند؛ از این دست است کتاب «در سایه آفتاب» که به بررسی شعر فارسی و ساخت‌شکنی در شعر مولوی می‌پردازد.

در میان عارفان بزرگ ادبیات ما مولانا جلال‌الدین محمد بلخی تنها کسی است که می‌توان آثار او را از دیدگاه ساخت‌شکنی مورد نقد و بررسی و تحلیل قرار داد چرا که هم در حوزه نظم و هم در حوزه نثر دارای آثار ارزشمندی است که هر کدام دنیای پر رمز و رازی را فرا روی خوانندگان قرار می‌دهد. در بین سخنوران و اندیشمندان بزرگ ایران زمین کمتر کسی را می‌توان یافت که همانند مولانا به جنبه‌های روان‌شناختی رفتار انسان توجه کرده باشد؛ تا آنجا که در جای جای آثار منثور و منظوم او - به ویژه در مثنوی معنوی - تحلیل‌های عمیق روان‌شناسی و حتی برخی از مسائل و مفاهیم نوین این دانش نظیر «خود فریبی»، «توجه» (دلیل تراشی)، «تقابل بخش‌های مختلف شخصیت» «فرافکنی» و ... به کرات مشاهده می‌شود. در این میان آنچه به خصوص معرّف نوع شایان تحسین این متفکر سترگ است، ژرف‌نگری او در بررسی و



دنبال داستان‌ها پیش می‌آورد و اندیشه‌های درخشان عرفانی و فلسفی خود را در قالب آنها قرار می‌دهد. داستان بهانه‌ای است تا بهتر بتواند در پی حوادثی که در قصه وصف شده، مقاصد عالی خود را بیان دارد. با این حال نثر نسبتاً دشوار و دیرآشنای مولانا (به ویژه در کتاب فیه‌مافیه) کمتر مورد توجه بزرگان و محققان بوده است، که می‌توان با کنکاش و ژرف‌نگری در آن بیشتر با زوایای تفکر مولانا و مکتب او آشنا شد.

زمینه‌های ایجاد ساخت‌شکنی

یکی از ویژگی‌های بارز متون عرفانی وجود بعضی تناقض‌ها و روابط منطقی‌گریزی است که گاهی جمله را به قضایای بی‌معنی بدل می‌کند. همیشه این‌گونه تناقض‌ها با جمله‌های کوتاه و ناقصی بیان می‌گردد که کار پیام‌رسانی را مختل می‌کند و باعث برداشت‌های متعدد از متن می‌گردد. وقوع چنین پیشامدی تنها در شرایطی خاص که داشتن پیش‌زمینه فکری از گوینده سلب می‌گردد امکان‌پذیر می‌گردد.

آنچه که مسلم است در تحت چنین شرایطی غالباً ساختار نحوی جمله همراه با آمدن ترکیب‌های ناآشنای زبانی و همچنین دیگر صور ابهام در هم می‌شکند و باعث ایجاد نوعی غرابت در ذهن خواننده می‌گردد.

نگاهی از این دست به زبان باعث می‌شود که توجه بیشتری به صورت نوشتاری کلام شود، اگرچه ممکن است آن کلام به قصد و نیت خاصی نگاشته شده باشد ولی چون متن در غیاب نویسنده در دسترس خواننده قرار می‌گیرد راه برای برداشت‌های چندگانه با توجه به دال‌های متعددی که در جمله وجود دارد باز است.

گاهی گوینده تحت شرایطی خاص به صورت ناخودآگاه باعث بروز ساخت‌شکنی و آشنایی‌زدایی در متن می‌گردد. هم از این قبیل متون، می‌توان قرآن کریم را مثال زد.

اشراف کامل مولانا بر علوم قرآنی و نحوه بیان آن و قرار گرفتن در شرایطی مانند شرایط وحی، باعث بروز جلوه‌های ساختاری بیانی قرآنی در گفتارش و بخصوص در فیه‌مافیه شده است. همانطور که بعد از حادثه عظیم آشنایی با شمس و در گرفتن آتش عشق در خرمن عقل، منطق و معارف مولانا، او خود بارها اذعان داشته است که کسی در جان او سخن می‌گوید:

تحلیل پیچیدگی‌ها و تضادهای روح آدمی و سخت‌کوشی وی برای راهیابی به خفایا و تاریک‌خانه‌های شخصیت آدمی است.

مولوی را نمی‌توان نماینده دانشی ویژه و محدود به شمار آورد. اگر تنها شاعرش بنامیم یا فیلسوف یا موزخ یا عالم دین، در این کار به راه صواب نرفته‌ایم. زیرا با این‌که از بیشتر این علوم بهره‌وافی داشته و گاه حتی در مقام استادی معجزه‌گر در نوسازی و تکمیل اغلب آنها در جامعه ادب گام‌های اساسی برداشته، اما به تنهایی هیچیک از اینها نیست، زیرا روح متعالی، ذوق سرشار و بینش ژرف موجب شده تا در هیچ قالب متداولی نگنجد. شهرت بی‌مانند مولوی به عنوان چهره‌ای درخشان و برجسته در تاریخ مشاهیر علم و ادب جهان بدان سبب است که وی گذشته از وقوف کامل به علوم و فنون گوناگون، عارفی است دل‌آگاه، شاعری است دردشناس، پر شور و بی‌پروا و اندیشه‌وری است پویا که آدمیان را از طریق خوار شمردن تمام پدیده‌های عینی و ذهنی این جهان، همچون: علوم ظاهری، لذا یذ زدگذر جسمانی، مقامات و تعلقات دنیوی، تعصبات نژادی، دینی و ملی، به جست‌وجوی کمال و آرام و قرار فرا می‌خواند. آنچه مولانا می‌خواهد، تجلی خلق و خوی انسانی در وجود آدمیان است که با تزکیه درون و معرفت حق و خدمت به خلق و عشق و محبت و ایثار و شوق به زندگی و ترک صفات ناستوده حاصل می‌آید.

هنر بزرگ او بحث و بررسی‌های دلنشین و جاودانه‌ای است که به

مولانا در عصیانگری به اصول پیش‌ساخته، بی‌نظیر است و با توجه به این‌که زبان فیه‌مافیه زبانی بین‌گفتار و نوشتار است و سراسر از نشانه‌ها و دال‌هاست دارای یک مرکز معنایی است که می‌توان با بهره‌گیری از نشانه‌ها به تعبیرات مختلفی دست یافت

است که در مدت سی سال از سخنان مولانا به نگارش درآمده است و دو برابر مجالس سبعة است. این کتاب در بر گیرنده ۷۰ فصل کوتاه است که در آن مولانا افکار عرفانی و فلسفی خود را شرح می‌دهد. بوی عشق در این اثر موج می‌زند. در فیه‌مافیه در برخی موارد ضمن ارائه تأویلات عرفانی در باب معانی آیات از نوعی تمثیل و قیاس عقلی استفاده شده است. شیوه کلام شفاهی مولانا در مقام تشریح مفاهیم معنوی، پاسخگویی به پرسش‌ها و حل مسائل غامض عرفانی، چنین بود که معمولاً پس از اصل مطلب و برای تبیین آن، تمثیلی یا حکایتی می‌آورد تا «اقل مستمعین» نیز از درک مضمون بی‌نصیب نمانند. کتاب فیه‌مافیه هم که از این رهگذر فراهم آمده است، شامل همین قاعده می‌شود و در آن قصه‌ای که پرداخت شده باشد - به صورتی که در مثنوی می‌خوانیم - به چشم نمی‌خورد و چون مخاطبان او در مجلس، خواصند او آزادانه‌تر افکار و قوانین عرفانی خود را بیان می‌کرد.

آنچه مسلم است، آن است که مولانا در همه احوال صادق بوده، آنچه که می‌گوید، می‌نویسد و آنچه می‌اندیشد بر زبان می‌آورد. آنچه در کتاب فیه‌مافیه آمده، صورت ویراسته و تثبیت شده بیانات شفاهی مولاناست، و بنابراین، واژه‌ها و ساختار آن را حدّ وسط میان زبان گفتار و زبان نوشتار باید به شمار آورد. درحقیقت متن فیه‌مافیه نتیجه بکر گفتار مولاناست و چون فی المجلس نگاشته شده دخل و تصرف ساخت‌های منطقی و قالب‌دار نگارش متون آن دوره بسیار اندک است و این امر سبب توقف معنی‌گرایی و آزادی نشانه‌ها می‌گردد و متن از نویسنده رها می‌شود و به خواننده این امکان را می‌دهد که در متن به دنبال معنی یگانه‌ای نباشد اگر چه کلام به قصد و نیت خاصی نگاشته شده باشد؛ این مسئله سبب بروز ساخت‌شکنی و آشنایی‌زدایی در متن می‌گردد.

ناگفته نماند که آثار سه تن در تکوینِ نگرش فکری مولانا بیشترین تأثیر را داشته‌اند: معارف سلطان‌العلماء، پدر مولانا، معارف برهان‌الدین محقق که پس از درگذشت پدر، ارشاد و تربیت معنوی مولانا را بر عهده داشت و مقالات شمس، که باید برای شناخت مولانا بیش از همه مورد توجه قرار بگیرد.

در داستان‌های مقالات، هم ساختار کلام و هم درونمایه داستان‌ها درخوردقت و تأمل است. سخن شمس، آهنگین و مواج و گیرا و لحن او طنزآمیز و پر کنایه و گاه بسیار گزنده و تلخ است. اندیشه‌های او نه فقط الهام‌بخش بلکه مبدأ و منبع اندیشه‌هایی است که در آثار مولوی

من خمش کردم ای خدا لیکن

بی من از جان من فغان آمد

با توجه به این شاهد و بسیار شواهد دیگر، او از همان تجربه‌ای سخن می‌گوید که از آن به وحی یاد می‌شود و می‌توان آنها را الهامات غیبی تلقی کرد که در حالت فنا و یکی شدن با حق بر او نازل می‌شود.

بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست

شعشعه این خیال زان رخ چون «والضحاح» است

اکنون ما می‌خواهیم در این مختصر به بررسی شواهدی بر اثبات این ادعا مبنی بر وجود ساخت‌شکنی در فیه‌مافیه بپردازیم، اما نخست قصد آن داریم که مختصری در مورد آثار منثور مولانا به خصوص فیه‌مافیه توضیح دهیم.

معرفی آثار منثور مولانا، خصوصاً فیه‌مافیه

مولانا دارای آثار منثوری چون «فیه‌مافیه»، «مکاتیب» و «مجالس»

است؛ همچنین دیباچه‌ها و نثرهایی که در میان اشعار مثنوی است.

همه می‌دانیم که دوران زندگی مولانا در پرتو دیدار شمس به دو نیمه تقسیم شده است و شواهد نشان می‌دهد که کتاب‌های مربوط به دوران پیش از شمس از لحاظ معنا و محتوا فقیر است چرا که در دوره اول زندگانی خویش راه پدر می‌پیمود که همان سخنرانی و تدریس در مکتب است. البته رگه‌هایی از عرفان و اندیشه‌های عرفانی و تخصص در آن در او بوده است اما هنوز آتش در خشت خام وجود او درنگرفته است، حاصل این دوره کتاب منثور مجالس است که اگر چه از لحاظ لفاظی عالی است و نشان‌دهنده تسلط عجیب مولانا بر لفظ است اما خالی از ذوق و شور عارفانه و عاشقانه است و بیانی اخلاقی دارد.

مکتوبات، تنها اثری که ریخته قلم مولانا است، خطاب به بزرگان و صاحبان دیوان برای وساطت و حل مشکلات مردم نگاشته شده. این امر بین شاعران از قدیم‌الایام رواج داشته است که نظرات خود را در قالب نامه به گوش افراد مختلف می‌رسانند. به هر حال مکتوبات نیز نمی‌تواند بیان شور و حال مولانا باشد چرا که بیشتر به مسائل اجتماعی پرداخته است.

قطعات منثور میان مثنوی‌ها نیز از ابتکارات مولاناست و تنها برای جداکردن مطلب نیست و گاه برای تکمیل کردن سخن و از بین بردن یکنواختی شعر به کار می‌رود.

و اما فیه‌مافیه که مقالات مولانا نیز نامیده می‌شود یادداشت‌هایی



فیه‌مافیه که «مقالات مولانا» نیز نامیده می‌شود یادداشت‌هایی است که در مدت سی سال از سخنان مولانا به نگارش درآمده است و دو برابر مجالس سبعه است. این کتاب در بر گیرنده ۷۰ فصل کوتاه است که در آن مولانا افکار عرفانی و فلسفی خود را شرح می‌دهد

پیگیری می‌شود. شرح و تفصیل بسیاری از نکات مرموز آثار مولوی و شمس نیازمند ارجاع به یکدیگر است. تفسیر بسیاری از مضامین مقالات را باید در مثنوی و فیه‌مافیه جست و بالعکس اشاراتی در مثنوی هست که کلید فهم درست آنها در مقالات است.

من که حیران مقالات توام

چون خیالی ز خیالات توام

فکر و اندیشه من از دم توست

بلکه الفاظ و عبارات توام

ملاقات با شمس، مولانا را حیرت‌زده کرد و این حیرت تا آخر عمر دست از گریبانش بر نداشت. عالم خیال برای مولانا از نظر آفرینش هنری تقریباً مشابه عالم مثل برای افلاطون به لحاظ آفرینش تکوینی بود. مولانا در فیه‌مافیه جمله‌ای دارد که بسیار روشنگر است. می‌گوید «این خیالات بر مثال چادر است و در چادر کسی پنهان است». پس مولانا خود را شاهدهی می‌داند که در چادر خیال شمس پنهان شده.

بررسی زمینه‌های ساخت‌شکنی و آشنایی‌زدایی در فیه‌مافیه

در نثر مولوی خصوصاً فیه‌مافیه علاوه بر ساخت‌شکنی‌های ناشی از جهان‌بینی و تجارب عرفانی که همان ساخت‌شکنی درونی (فرم ذهنی) است به ساخت‌شکنی‌های بدیع و متنوع ظاهری بر می‌خوریم که ناشی از تجربه‌های روحی و منحصر به فرد اوست که باعث بروز ساخت‌شکنی در فرم ذهنی و صورت جمله و آشنایی‌زدایی در زبان گشته است؛ که با اندک اغماض می‌توان نمونه‌های آن را در قرآن کریم یافت.

از آنجا که مولوی بیش از دیگران با قرآن و زبان و بیان آن آشنایی داشته، تجربه‌های روحی او و قرار گرفتنش در شرایط وحی باعث ایجاد زمینه ظهور این ظرایف ساختاری و معنایی شد، تا این که متنی دشوار با معانی دور از ذهن را بیافریند، چرا که تجربه‌های پر از هیجان و روحی او باعث رهایی ذهن او از قید و بند منطق و عقل می‌گردد و در سایه این هیجانات روحی و عاطفی در حالتی ناخودآگاه و شبیه به الهام، سخنانی از این کان شور و عشق تراوش می‌کند که پر از رمز است و مجال اندیشه را تنگ می‌کند، حاصل گزاره‌هایی پراکنده می‌گردد که غریب، نامأنوس و خلاف عادت می‌نماید. زبان جلوه‌های منطقی‌گریز پیدا می‌کند که در اثر ساخت‌شکنی‌های متعدد به وجود آمده است و به هر خواننده‌ای امکان انعکاس تمایلات خود و برداشت‌های معنوی پنهان ذهن و روح خود را

می‌دهد. این افکار و حالات اگر چه گاه‌گاه در نثر کتاب معارف بهاء ولد پدر و معلم مولانا دیده می‌شود اما ذهن منطقی و چارچوب‌دار بهاء ولد در اندک مواردی به این گریز از هنجار و ساختار منطقی مجال بروز داده است به همین دلیل، می‌توان آن را نقطه آغازی برای کار مولانا تصور کرد که در نثر فیه‌مافیه به اوج می‌رسد و هم در او خاتمه می‌یابد و تمام آن مرهون آشنایی کامل او با معارف قرآنی و حالات عرفانی و پر از شور اوست که در طی گذراندن دورانی پر از هیجان و بی‌قراری‌های ناشی از شور عاشقانه و در گذار از عقل و منطق به عشق و شور به دست آورده است. همین امر منجر به ابهام‌های گوناگون و به وجود آمدن اسباب ساخت‌شکنی و صور آن در آثار مولوی شده است. در عین حال مولانا گفته‌های خویش را فقه اکبر الهی و یک مجموعه الهام ربانی تلقی می‌کند و آن را از مقوله علم لدنی می‌پندارد و از طریق قرآن، تلقی علم می‌کند، در واقع این طرز تلقی مولانا به دلیل اشتغال آن بر دقیق تفسیر و سر قرآن کریم است، کتاب خود را به سبب همین اشتغالش بر اسرار و رموز قرآن از منبع وحی «علم من لدن» جدا نمی‌یابد و آن را همچون نوری الهی تلقی می‌کند؛ از آنجا که قرآن نمونه بارز ساخت‌شکنی است و با اشتغال بر سایر دلایل در این مقاله قصد بر آن شده که به بررسی علل پیدایش ساخت‌شکنی و آشنایی‌زدایی در فیه‌مافیه پرداخته شود.

بررسی دلالت‌های ساخت‌شکنی در فیه‌مافیه مولوی:

قبل از آوردن شاهد مثال برای اثبات ادعای وجود ساخت‌شکنی در فیه‌مافیه لازم است که اندک توضیحی در مورد مکتب نوپای ساخت‌شکنی داده شود.

ژاک دریدا (Jacques Derrida) با ارائه یک مقاله جنجال برانگیز در سال ۱۹۶۶ با نام «ساختار، نشانه و سیری در علوم انسانی» جریان نوینی را در وادی نقد به راه انداخت که بر اساس آن فلسفه ماوراءالطبیعه غرب از دوران افلاطون تا دوره معاصر به بوتۀ نقد سپرده شد. در پی آن منتقدین به بررسی و تحلیل این نحله پرداختند و نام‌های ساخت‌شکنی و پساساختارگرایی از آن پس تثبیت شد. ساخت‌شکنی که دریدا مبتکر آن بود به طور اخص به مقوله ساختار توجه نشان داد. دریدا بر این باور است که ساختار اجازه نمی‌دهد تا مفهوم و مضمون در یک متن مطرح گردد و وظیفه اصلی خود را ایفا کند، از این رو دریدا به نگارش مقالاتی پرداخت تا ثابت کند متون فاقد ساختار مستحکمی هستند و عناصر تشکیل‌دهنده متن در تعارض با یکدیگر است.





گریزپایی و ساختار شکنی مولوی در پاره‌ای از ساحت‌ها به اندازه‌ای چشمگیر است که انسان‌ها حتی در دوران مدرنیسم نیز پاسخی برای آن نیافته‌اند و در واقع دغدغه «حقیقت» مهم‌ترین دغدغه اوست که شاید این دغدغه برای بسیاری از ما در دوران جدید به فراموشی سپرده شده باشد

نبوده و یا به طور کلی فراموش کرده است، مطرح سازند و عملاً به او گوشزد کنند. دریدا معتقد است همواره در تمامی زمینه‌ها مسائلی وجود دارد که انسان به آنها اشاره نمی‌کند و گاه از آن بی‌اطلاع است.

او مهم‌ترین وظیفه ساختار شکنی را در این می‌داند که به خواننده یادآوری کند که متون قرار بوده چه مباحثی را مطرح سازند اما در طی مراحل ساخت نویسنده آنها را فراموش کرده یا به آن مقوله اشراف کامل نداشته است. بدین منظور ساختار شکنی باید کاملاً به مضمون مورد بررسی خود اشراف داشته باشد و بتواند فراتر از نویسنده و خلق اثر مسائل را ببیند و حل‌حلی کند.

ساختار شکن‌ها با ایجاد وقفه و شکاف در روند سریع پیش برنده اثر به جلو فرصت مناسب را پیدا کرده و طرح مسئله می‌کنند تا خواننده به دور از کوران مطالبی که از سوی نویسنده مطرح شده، و گاه باعث می‌شود ذهن او آنچنان انباشته شود که نتواند مسائل را به خوبی حل‌حلی کند، کمی بیندیشد. اصولاً عملکرد جالب ساختار شکن‌ها باعث شده تا مخاطبان و حتی نویسنده دچار حالت تدافعی نشود، چرا که آنها قصد ندارند گفته‌ها و اندیشه‌های مطرح شده را نقص کنند. آنها حتی در پی تفسیر و تحلیل اطلاعات ارائه شده نیستند بلکه تنها می‌خواهند به موارد گفته نشده اشاره کنند.

طبق نظریه ساختار شکنان غلبه گفتار بر نوشتار یکی از ویژگی‌های کلاسیک کلام محوری است و در گفتار، ما حضوری را احساس می‌کنیم که نوشتار فاقد آن است. گفتار یک انسان از حضور برخوردار است که روح گوینده را تجسم می‌کند، نوشتار تا حدودی ناخالص به نظر می‌رسد و نظام درونی خود را با بهره‌گیری از نشانه‌های مادی که پایدارند، نشان می‌دهد. نوشتار قابل تکرار است و می‌توان به تعداد غیر قابل تصویری بر آن تحلیل نوشت، در صورتی که گفتار نیازمند یک حضور است که بی‌واسطه باشد.

از منظر دریدا هر آنچه در ذهن خالق اثر موجود است هیچ‌گونه برتری قابل توجهی بر معنای واژگان ندارد. دریدا عملاً وجود معنا را در ذهن انسان نمی‌پذیرد. او از معنا برداشتی نو و تا حدودی آشنازدا دارد که با علایمی که روی کاغذ نگاشته می‌شود و به مفاهیمی اشاره دارد مرتبط نیست.

هدف ساختار شکنی همواره و به طور کلی بی‌وقفه و بی‌امان خالی کردن زیر پای هر ادعا و تظاهر به حاکمیت نظری و توهم عقل در توانایی دست یافتن و شناخت پیش‌انگاشت‌های خود است، و برآشفتن

برای شناخت بهتر مکتب ساختار شکنی باید به اصول و مبانی ساختارگرایی آشنا بود. ساختارگرایان بر این اصل پافشاری می‌کنند که هر جزء باید با یک کل مورد بررسی قرار گیرد و در ارتباط باشد. آنها معتقدند هر پدیده و رویداد جزئی از یک ساختار متحد، منسجم و کلی است. ساختارگرایان کوچک‌ترین جزء هر نوع ادبی را «واک» می‌نامند و همواره بر آن هستند تا راز توازن کلام را مشخص سازند.

آنها آنچنان که توقع می‌رود در پی کشف و درک معنای پدیده‌ها نیستند، بلکه می‌خواهند بدانند هر پدیده چگونه معنا می‌شود. آنها با کنار گذاشتن مقولاتی چون مضمون و معنا در صدد هستند تا به شیوه‌های علمی و حساب شده ثابت کنند تمامی عناصر تشکیل دهنده پدیده‌ها بر اساس یک سری نشانه‌ها پی‌ریزی شده‌اند. پس باید به کشف نشانه‌ها و رمزها و به طور کلی روند شکل‌گیری ساختار یک اثر پرداخت. آنان حتی برای پیشبرد اهداف خود اسطوره را به اجزای بسیار کوچک تجزیه کرده‌اند و قصد دارند بر اساس یک قاعده جدید دوباره آنها را به هم متصل سازند. چنین روشی عملاً باعث می‌گردد تا معنا و مضمون به درستی درک نشود.

به طور کلی می‌توان بن‌مایه‌های فکری آنها را در چند عبارت خلاصه کرد.

ساختار زبان به تنهایی می‌تواند حقایق را کشف کند، انسان به واسطه زبان می‌اندیشد، ادراک انسان از جهان هستی به واسطه ساختار زبان است، این زبان است که می‌تواند درباره انسان‌ها صحبت کند، نشانه‌ها و قواعد دستوری بر زبان مسلط است.

معنا و مضمون دست‌پرورده ذهن بشر نیست بلکه توسط یک نظام در اختیار انسان قرار می‌گیرد، معنا به واسطه اصل تقابل‌های دوگانه پدید می‌آید، بعضی نشانه‌ها دارای بار فرهنگی عظیمی هستند، فاعل به تنهایی معنا ندارد و از طریق مبانی ساختارگرایی قابل توصیف است، درک حقیقت از طریق نشانه‌ها صورت می‌پذیرد.

ساختار شکنی در صدد نیست که راهی برای تکامل یک اثر پیدا کند اما می‌خواهد نیازهای هر متن را به خالق اثر و همگان ارائه دهد. در واقع ساختار شکن‌ها بر آن هستند تا آنچه مطرح نشده و آنچه می‌توانسته در یک متن صورت‌پذیرد و نپذیرفته را پیدا کرده و مطرح سازند» بدون آن‌که کوچک‌ترین دخل و تصرفی در متن ایجاد کنند.

به همین دلیل ساختار شکن‌ها در جست‌وجوی راهی هستند تا تمامی ایده‌ها، نکات و روش‌هایی را که نویسنده قادر به پردازش و معرفی آن

در نثر مولوی خصوصاً فیه‌مافیه علاوه بر ساخت‌شکنی‌های ناشی از جهان‌بینی و تجارب عرفانی که همان ساخت‌شکنی درونی (فرم ذهنی) است به ساخت‌شکنی‌های بدیع و متنوع ظاهری بر می‌خوریم که ناشی از تجربه‌های روحی و منحصر به فرد اوست که باعث بروز ساخت‌شکنی در فرم ذهنی و صورت جمله و آشنایی‌زدایی در زبان گشته است

و در این مورد نیز اشاره به توجه به صورت دارد چرا که تنها معنی نمی‌تواند راهگشای فهم و درک عمیق باشد:

«همچنانک کار بی‌مغز بر نمی‌آید بی‌پوست هم بر نمی‌آید چنانک دانه را اگر بی‌پوست در زمین کاری بر نیاید و چون به پوست در زمین دفن کنی درختی عظیم شود، پس از این روی تن نیز اصلی عظیم باشد و در بایست شود و بی او خود کار بر نیاید و مقصود حاصل نشود»

مثال برای ساخت‌شکنی معنوی

* «پیش او دو انا نمی‌گنجد، تو انا می‌گویی او انا، یا تو بمیر پیش او، یا او پیش تو بمیرد تا دویی نماند؛ اما آن‌که او بمیرد، امکان ندارد؛ نه در خارج و نه در ذهن که و هو الحی الذی لایموت (فرقان: ۵۸/۲۸) زنده ای که نمی‌میرد. او را آن لطف هست که اگر ممکن بودی برای تو بمردی تا دویی برخاستی.»

اکنون چون مردن او ممکن نیست، تو بمیر تا او بر تو تجلی کند و دویی برخیزد» (فیه‌مافیه / ۲۴/۲۵)

همانگونه که ملاحظه می‌شود وجود داشتن لطف معشوق که همان حق است برای از میان برداشتن حجاب با نابودی خویش مضمونی است که با مضامین تفکر انسان خصوصاً آن دوره جور در نمی‌آید و نمی‌شود آن را توجیه دارای ساختاری کرد حال آن‌که مولانا اعتقاد دارد که معشوق را آنقدر لطف هست که اگر امکان داشت برای از میان برداشتن حجاب بمیرد.

* «سؤال کرد که از نماز نزدیکتر به حق راهی هست؟ فرمودم هم نماز، اما این صورت نماز نیست، این قالب نماز است زیرا که این نماز را اولیست و آخریست و هر چیز را که اولی و آخری باشد آن قالب باشد زیرا تکبیر اول نماز است و سلام آخر نماز است و همچنین شهادت آن نیست که بر زبان می‌گویند تنها، زیرا که آن را نیز اولیست و آخری و هر چیز که در حرف و صوت در آید و او را اول و آخری باشد آن صورت و قالب باشد، جان آن بی‌چون و بی‌نهایت باشد و او را اول و آخر نبود، آخر این نماز را انبیا پیدا کرده‌اند، اکنون این نبی که نماز را پیدا کرده است چنین می‌گوید که «لی مع الله وقت لایسعی فیه نبی مرسل و لا ملک مقرب» پس دانستیم که جان نماز این صورت تنها نیست بلکه استغراقیست و بیهوشیست که این همه صورت‌ها برون می‌نماید و آنجا نمی‌گنجد، جبرئیل نیز که معنی محض است نمی‌گنجد.»

در این سخن نیز مولانا با در هم شکستن ساختار بنیادی تفکر در

رؤیای عقل در رسیدن به درک قطعی و نهایی حقیقت‌ها و معناهای اولیه است.

یکی از مضمون‌های اصلی دریدا شناخت مراکز در متن‌های مختلف است یعنی مرکز در یک متن به چه معناست و چه تأثیری بر خوانش ما از متن می‌گذارد.

برای فهم یک متن هیچ راهی جز تعبیه یک مرکز در متن نداریم، ذهن واقعیت را نمی‌نمایاند بلکه در پرتو منظومه‌ای از نشانه‌ها و دلالت‌هاست که فهم و شناخت از عالم خارج شکل می‌گیرد و بنابراین از نظر ساختارگرایان هیچ راهی به حقیقت جز از راه زبان وجود ندارد.

گریز پایی و ساختارشکنی مولوی در پاره‌ای از ساخت‌ها به اندازه‌های چشمگیر است که انسان‌ها حتی در دوران مدرنیسم نیز پاسخی برای آن نیافته‌اند و در واقع دغدغه «حقیقت» مهم‌ترین دغدغه اوست که شاید این دغدغه برای بسیاری از ما در دوران جدید به فراموشی سپرده شده باشد. مولانا با شدت هر چه بسیار، تقید و پایبندی به اصول پیش‌ساخته را می‌کوبد و به اندازه‌های لزوم جوشش و نوگرایی در معرفت را گوشزد می‌کند، که به طور اطمینان می‌توان گفت وی در عصیانگری به اصول پیش‌ساخته، بی‌ظنیر است و با توجه به این‌که زبان فیه‌مافیه زبانی بین گفتار و نوشتار است و سراسر از نشانه‌ها و دال‌هاست دارای یک مرکز معنایی است که می‌توان با بهره‌گیری از نشانه‌ها به تعبیرات مختلفی دست یافت.

اکنون با اشراف اندک بر این مکتب با آوردن چند مثال به بررسی دلالت‌های ساخت‌شکنی در فیه‌مافیه می‌پردازیم.

همان‌طور که پیشتر بیان شد، قصد این مقاله بررسی ساخت‌شکنی در فیه‌مافیه از دو دیدگاه درونی و ظاهری است. مولانا خود نیز در متن فیه‌مافیه به طور دقیق و جداگانه توجه مخاطب را به صورت و معنا برای درک و فهم عمیق‌تر جلب می‌کند:

«بدان که هر بی‌تی و حدیثی و آیتی که به استشهاد آرند، همچون دو گواه است واقف بر گواهی‌های مختلف، به هر مقامی گواهی دهند مناسب آن مقام... در هر قضیه که حاضر شوند بر وفق آن گواهی دهند، صورت گواهی همان باشد و معنا دیگر... اللون لون الدم و الريح ريح المسك.»

ملاحظه می‌شود که ضمن بیان نحوه استشهاد به آیات و احادیث راه برای برداشت‌ها و تعبیرهای متفاوت از آنها در حالات و مقامات گوناگون باز است.





مورد نماز، تعریف خاص خود را با متمایز کردن قالب و جان، از نماز ارائه داده است.

* «سؤال کرد که از نماز فاضلتر چه باشد؟ یک جواب آنک گفتیم جان نماز به از نماز مع تقریره، جواب دوم که ایمان به از نماز زیرا نماز پنج وقت فریضه است و ایمان پیوسته و نماز به عذری ساقط شود و رخصت تأخیر نباشد و ایمان بی نماز منفعت کند و نماز بی ایمان منفعت نکند، همچون نماز منافقان و نماز در هر دینی نوع دیگر است و ایمان به هیچ دینی تبدیل نگیرد احوال او و قبله او و غیره متبدل نگردد و فرق های دیگر هست به قدر جذب مستمع ظاهر شود مستمع آرد است پیش خمیرکننده، کلام همچون آب است در آرد آن قدر آب ریزد که صلاح شود»

در این مثال نیز مشاهده می شود که مولانا با ساختشکنی در فرم ذهنی نماز، ایمان را مقدم می داند و این مسئله را با هیچ چیز به غیر از ساختشکنی او در فرم ذهنی (درونی) این دو واژه نمی توان توجیه کرد، همان طور که ساختشکنان نیز اعتقاد دارند مولانا بیان کرده که هر کس به قدر فهم خویش می فهمد که چه می گویم و به قدر ظرفیت خویش از کلام من بهره می برد.

* «در سرشت آدمی همه علمها در اصل سرشته اند... لیک چون آمیخته شد با خاکها یا رنگهای دیگر، آن خاصیت و آن دانش از او جدا شد و او را فراموش شد، حق تعالی انبیا و اولیا را فرستاد؛ همچون آب صافی بزرگ که هر آب تیره و حقیر که در او آید از تیرگی و از رنگ عارضی خود برهد. و چون خود را صاف ببیند و بداند که اول من چنین صاف بودم و تیرگی و رنگها عارضی بود، یادش آید و بگوید: هذا الذی رزقنا من قبل. پس انبیا و اولیا مذکران باشند او را از حالت پیشین... اکنون هر آب تیره که آن آب بزرگ را شناخت، شناخت که من از ویام و از آن ویام، در آن آمیخت، و آن آب تیره که آن را شناخت و او را غیر خود دید پناه به رنگها و تیرگیها گرفت تا با بحر نیامیزد و از آمیزش بحر دورتر شود؛ چنان که فرمود: فما تعارف منها ایتلف و ما تناکر منها اختلف.»

مولانا در اینجا با آوردن جمله: «... اکنون هر آب تیره که آن آب بزرگ را شناخت، شناخت که من از ویام و از آن ویام ...» باعث بروز چند معنی در ذهن خواننده و مخاطب خویش می گردد: این که او از آن آب بزرگ یا همان عشق الهی است و متعلق به آنجاست یا این که آن آب تیره می فهمد که من نیز مانند او هستم و به او متعلق هستم، گرچه

می توان با متوسل شدن به دلالت های جمله معنای واحدی از هر دو برداشت کرد چرا که وجود مولانا در حق فنا گردیده، اما می توان تعبیر دوگانه ای از کلام مولانا داشت.

گاهی مولانا با آوردن تناقض باعث ابهام هایی در متن می گردد که می توان با رجوع به فرم و صورت و نشانه ها و دال هایی که بین کلمات است، تعبیرهای گوناگونی برداشت کرد:

* «همچنانک هرچ این دست کند از سایه عقل کند زیرا که سایه عقل بروست، هر چند که عقل را سایه نیست اما او را سایه هست بی سایه همچنانک معنی را هستی هست بی هستی.»

مثال هایی از این دست در فیه مافیة بسیار است؛ تنها می توان گفت که زبان مولانا از روی قاعده های دستوری از پیش پرداخته، ساخته نمی شود و تنها توجیه آن این است که مولانا حرف های تازه ای برای گفتن داشته که در مضامین قدیمی و کهنه نمی گنجیده و ما در جای جای اثر رد پای حرفها و مثال های غریب و شگفتی را می بینیم که نشان از تفکر و انقلاب روحی - فکری دارد که باعث این گونه ساختشکنی ها در فرم ذهنی می شود.

مثال برای ساختشکنی ظاهری:

۱. آوردن تعبیرهای نو و شگرف

تعبیر «بی بیرون شو» در این جمله ترکیب نو و غریبی است که به نسبت همدوره های مولانا فقط خاص اوست و همانطور که ملاحظه می شود ساختشکنی در صورت کلمه داشته است:

* «مریدی که پرورش از مرد حق یابد، روح او را پاک و پاکی باشد و کسی که از مزوری و سالوسی پرورده شود و علم از او آموزد، همچون آن شخص حقیر و ضعیف و بی بیرون شو از تردها باشد و حواس او کوتاه بود؛ والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات»

هم از این دست است ترکیب «دین دین یار شناسیست:

* «آدمی می باید که آن ممیز خود را آری از غرضها کند و یاری جوید در دین دین یار شناسیست...»

در شاهد مثال زیر مولانا با بهره گیری از قید کلی دو مفهوم را با معانی مختلف یکی در مضمون قید کمیّت و دیگری قید کیفیت استفاده کرده است، که در این جمله بکارگیری آن در مفهوم قید کمیّت تعبیر جدیدی است.

«تمیز آن معنی لطیف است که در توست و شب و روز در پرورش

ساخت‌شکنی در صدد نیست که راهی برای تکامل یک اثر پیدا کند اما می‌خواهد نیازهای هر متن را به خالق اثر و همگان ارائه دهد. در واقع ساخت‌شکن‌ها بر آن هستند تا آنچه مطرح نشده و آنچه می‌توانسته در یک متن صورت‌پذیرد و نپذیرفته را پیدا کرده و مطرح سازند، بدون آن‌که کوچکترین دخل و تصرفی در متن ایجاد کنند

مناسب جذب می‌کند نه سخن...»
* «... اما اصلش یکی است اصلش گرسنگیست و آن یکیست،
نمی‌بینی چون از یک چیز سیر شد می‌گوید هیچ از اینها نمی‌باید پس
معلوم شد ده و صد نبود بلکه یک بود»
* «همه چیز را تا نجویی نیایی، جز این دوست را تا نیایی
نجویی»

۴. به کار گرفتن تأویل‌های عجیب، مثال‌ها و تشبیه‌های دور از ذهن
و شگرف، برای اثبات ادعای خویش که گاهی باعث حیرت مخاطب
می‌شود. مانند تشبیه کردن انسان به اسطرابل‌حق یا تشبیه دویی به دو
مرغ که اگر آن دو را به هم بندیم نمی‌پرد و اگر اگر یکی از آن دو مرغ
بمیرد و یکی را به دیگری بندیم پرواز امکان‌پذیر می‌گردد.

یا با تأویل آیه ۱۹ - ۲۰ سورهٔ مریم تن را به مریم تشبیه می‌کند که
هر کدام از انسان‌ها در درون خود عیسی دارند و تا درد نباشد عیسانی
وجود آنها متولد نمی‌شود.

* «فاجاءها المخاص الی جذع النخلة او را آن درد به درخت آورد
و درخت خشک میوه‌دار شد، تن همچو مریم است و هر یکی عیسی
داریم، اگر ما را درد پیدا شود عیسی ما بزاید و اگر درد نباشد عیسی هم
از آن راه نهانی که آمد باز به اصل خود پیوند الا ما محروم مانیم و
ازو بی بهره.»

جان از درون به فاقه و طبع از برون به برگ

دیو از خورش به هیضه و جمشید ناشتا

اکنون بکن دوا که مسیح تو بر زمیست

چون شد مسیح سوی فلک فوت شد دوا»

یا برای مثال از روز قیامت که همه یک نظر و یک زبان و یک
گوش و یک هوش باشند از شرکایی می‌گوید که همه یک باغ و دکان
دارند:

* «پس در روز قیامت همه یک نظر شوند و یک زبان و یک گوش
و یک هوش چنانکه ده کس را باغی یا دکانی به شرکت باشد، سخنشان
یک باشد و غمشان یک و مشغولی ایشان به یک چیز باشد...»

قصه در قصه آوردن نیز از ویژگی‌های ساخت‌شکنی قرآن است که
سبب بروز چند معنایی در متن و گاهی دور شدن از معنای واحد می‌شود
که در فیه‌مافییه نیز آمده است.

آن بی‌تمیز مشغول بوده‌ای بهانه می‌کنی که آن باین قایم است [آخر این
نیز با آن قایم است] چون است که کلی در تیمار داشت اینی و او را به
کلی گذاشته بلکه لیک به آن قایم است و آن به این قایم نیست...»
«خوبی گرفتن» نیز از این دست تعبیرات است:

* «این عالم کفی پر خاشاک است اما از گردش آن موج‌ها و
مناسبت جوشش دریا و جنبیدن موج‌ها آن کف خوبی می‌گیرد...»
«آمدیم بهانه می‌آوری» که ترکیب محاوره‌ای است که با آمدن در

متن باعث شکستن ساختار نثر می‌گردد:

* «آمدیم بهانه می‌آوری که من خود را به کارهای عالی
صرف می‌کنم، علوم فقه و حکمت و منطق و طب و غیره تحصیل
می‌کنم...»

۲. به کار گرفتن ضمیر اشاره جاندار برای بی‌جان و مشخص نبودن
مرجع فعل:

آوردن ضمیر اشاره شخصی و جاندار برای بی‌جان که آن نیز باعث
ساخت‌شکنی ظاهری می‌گردد، از این دست در فیه‌مافییه بسیار است که
ما به اندک شواهدی بسنده می‌کنیم:

* «حق تعالی چون بر کوه با حجاب تجلی می‌کند، او نیز بر درخت
و پر گل و سبز و آراسته می‌گردد و چون بی‌حجاب تجلی می‌کند او را
زیر و زبر و ذره ذره می‌گرداند، فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا...»

* «چون راستی بیاید همه را بخورد، اگر بدی کرده، با خود کرده،
جفای تو به وی کجا رسد»

مشخص نبودن مرجع فعل در صورت جمله که باعث ایجاد ابهام و
ساخت‌شکنی ظاهری می‌گردد:

* «...اما ز روی مقصود و اصل و حقیقت یک چیز است زیرا
جنبیدن همه از یک باد است. گفت که ما مقصریم، فرمود را این اندیشه
آید و این عتاب به تو فرو آید که اه در چیستم و چرا چنین می‌کنم این
دلیل دوستی و عنایت است...»

* «گفت که این چه لطف است که مولانا تشریف فرمود توقع
نداشتم و در دلم نگذشت...»

۳. بکار بردن جمله‌های ناقص و کوتاه باعث ایجاد ساخت‌شکنی در
ظاهر و ایجاد ابهام در معنی ظاهری می‌شود که باید با مراجعه به دال‌ها
به درک معنی واحد دست یافت:

* «سخن سایه حقیقت است و فرع حقیقت، چون سایه جذب
کرد حقیقت به طریق اولی. سخن بهانه است آدمی را با آدمی آن جزو





از این دست شواهد بسیار است که به طرق مختلف سبب‌ساز ایجاد ساختشکنی در فیه‌مافیه شده که نمونه‌های بدیع آنها را نیز می‌توان در قرآن کریم یافت.

این است تجربه و بیان حال عرفای بزرگ ادیان روحی که با هیچ دین رسمی خشنود نمی‌شوند و زندگی روحی خود را بر بنیاد تجارب شخصی و اعتقاداتی که از مکاتب کلامی و فلسفی ریشه نگرفته می‌گذارند. این تجربه‌ها میراث مشترک روح‌های بزرگ و میدانگاه‌های تلاقی ادیان بزرگ است. آنان به چگونگی تشکّل عقلی اعتقادات و اختلاف رسوم و آداب پرستش، که بیشتر عامل جدایی ادیان از هم است تا موجب اتحاد و هماهنگی آنها، هیچ کاری ندارند.

مولانا از جمله مقدّسان و عارفان اندک‌شماری است که ترکیب اندیشه، اخلاق خلاق و کوشش اجتماعی آنان با تجارب عاطفی و شخصی ضعیف نشده و با وقایع زندگانی روزمره ارتباطی ندارد. روحانیت، عقلانیت و اخلاق کُلّی در وجود او ترکیب معتدلی یافته است. خدا و عالم و آدم در یک بینش جامع، بینش عشق خلاق، به هم می‌رسند.

«سخن سایه حقیقت است و فرع حقیقت» و «سخن بی‌پایان است اما به قدر طالب فرو می‌آید ... حکمت همچون باران است، در معدن خویش بی‌پایان است اما به قدر مصلحت فرود آید... شکر را در کاغذ کنند یا داروها را عطاران، اما شکر آنقدر نباشد که در کاغذ است: کان‌های شکر و کان‌های دارو و بی‌حد است و بی‌نهایت، در کاغذ کی گنجد»

پی‌نوشت:

- * دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
۱. آب حیوان خوان، مخوان این را سخن

جان نو بین در تن حرف کهن «مولوی»

منابع و مأخذ

- ۱- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، (۶۰۴ - ۶۷۲) ق، فیه‌مافیه از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مولوی / با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر - [تهران]: امیرکبیر، ۱۳۴۸، چاپ یازدهم: ۱۳۸۵.
- ۲- پورنامداریان، تقی، (۱۳۲۰)، در سایه آفتاب: شعر فارسی و ساختشکنی در شعر مولوی / تقی پورنامداریان، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۰
- ۳- حکیمی، محمود، در مدرسه مولانا: سیری در مثنوی، معنوی، تهران: قلم، چاپ اول.
- ۴- درگاهی، محمود، رسول آفتاب: مولوی از شریعت تا شوریدگی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- ۵- زرین‌کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه: نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، تهران، علمی، ۱۳۸۴.
- ۶- میرزالو، کریم، مولانا در فراق شمس، تهران، امید فردا، چاپ اول.
- ۷- واتس، نایجل، طریقت عشق: زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و شمس تبریزی، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران: تیر، چاپ اول.
- ۸- هاشمی، جمال، پیغام سروش، مکتب مولانا و روان‌شناسی نوین.
- ۹- زرین‌کوب، عبدالحسین، پله‌پله تا ملاقات خدا: درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی، ناشر: علمی، ۱۳۸۴.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین، سرّی: نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، علمی، ۱۳۸۴
- ۱۱- ویلیام چیتیک، شهاب‌الدین عباسی (مترجم)، راه عرفانی عشق: تعالیم معنوی مولوی، ناشر: پیکان، آذر، ۱۳۸۵.
- ۱۲- امامی، نصرالله، ساخت‌گرایی و نقد ساختاری، همراه با نمونه و تحلیل، ناشر: رخش، ۱۳۸۲.
- ۱۳- سیدحسین نصر، ویلیام چیتیک و آن ماری شیمل، گنجینه معنوی مولانا، شهاب‌الدین عباسی (مترجم) ناشر، مروارید، شهریور، ۱۳۸۶.
- ۱۴- احمدی، بابک، ساختار و تأویل متن، نشر مرکز، اردیبهشت ۱۳۸۵.